

بسم الله الرحمن الرحيم

## فرد و خانواده گرائی

چکیده :

یکی از موضوعات بنیادی در مسائل مربوط به مدیریت، عنوان جامعه شناسی است. در نظریات جهانی عمدتاً دو نظریه جامعه شناسی از سایر نظریات بیشتر مطرح میباشند. نظریه لیبرال دمکرات یا همان فردگرائی افراطی و نظریه سوسیالیستی که همان جامعه گرائی افراطی است. اما اسلام دارای دیدگاه ویژه خود میباشد که هم نقاط مثبت هر دو نظریه را در بر میگیرد و هم نقاط ضعف آنها را تصحیح و هدایت می نماید و اساساً منطق بر طبیعت مادیت و معنویت انسان تدوین گردیده است.

اولین، کوچکترین و مهمترین واحد اجتماعی، خانواده می باشد و به عبارت دیگر حلقه مابین مولفه جامعه گرائی و فردگرائی را نمایان می سازد. از مهمترین تفاوتها و اختلافات نظریه های جامعه شناسی غربی و اسلامی نیز نهاد خانواده و رویکردی است که این مکاتب در این موضوع ارائه می نمایند.

در این قسمت به موضوع خانواده و مولفه فردگرائی جامعه شناختی اسلام می پردازیم.

کلید واژه:

خانواده، فردگرائی، محبت، مسئولیت

مولفه فرد و خانواده گرائی

ج : خانواده در اسلام

خانواده اساس یک جامعه هست و خانواده را مثل جامعه، مهر و محبت و ادب اداره می کند. همان طوری که جنگ با دشمن را قدرت و قهر اداره می کند، تأمین نظام داخلی را ادب و محبت اداره می کند و لاغیر! در خلال مسئله طلاق جریان تقوا را که یک رکن اساسی زندگی

است مکرر بیان می‌کند. تقوا آن است که انسان در مسیر اراده خدا قرار بگیرد. یک وقت است اشتباه می‌کند خدا می‌گذرد ولی یک وقت است عالماً عامداً از مسیر بیرون می‌آید این دیگر کار خودش با خودش است.

اگر کسی در صراط مستقیم بود چون تمام برنامه‌های الهی در صراط مستقیم است: ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [1] و هیچ موجودی هم نیست مگر اینکه زمامش به دست خداست و خدا هم تمام کارها را در صراط مستقیم انجام می‌دهد. اگر ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ [2] یک؛ ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ دو؛ پس تمام امور را او دارد اداره می‌کند، این سه؛ هرگز کسی نمی‌ماند، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ هرگز نمی‌ماند، چون خدا عهده‌دار امور انسان است و برنامه‌های خدا هم ﴿عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است. کج‌راهه کار خدا نیست، آن وقت خود شخص باید کارهای خودش را به عهده بگیرد که مقدرش نیست. این «وَلَا تَكُنْ لِي إِيَّاهُ تَفَرُّقًا عَيْنٍ أَبَدًا» [3] همین است. اگر - خدای ناکرده - کسی به جایی رسید که خدا او را به حال خودش رها کرد، دیگر او از چه راهی می‌تواند زندگی خود تأمین کند؟ چون تمام کارهای خدا ﴿عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است؛ لذا هیچ انسان باتقوا نمی‌ماند. این وعده الهی است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾؛ اگر کار را به دست خود او بخواهد انجام بدهد در سوره مبارکه «انفال» آیه ۲۹ فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾، گاهی خود انسان می‌شود وکیل الهی، ابزار الهی، مجاری فیض الهی که می‌فرماید ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾ [4] اگر در جریان مبارزات با بیگانه، مثل جهاد هشت سال دفاع مقدس فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾، خدا کار را به دست شما انجام می‌دهد اگر کسی در این مسیر بود در مسائل زندگی خانوادگی، در مسائل اقتصادی در مسیر تقوا بود آن وقت که «یرزقکم الله بأیدیکم». آن‌جا هیچ مجاهدی حق ندارد بگوید من پیروز شدم، برای اینکه فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾، شما ابزار دست خدا هستید همین! اگر کسی در مسیر دین بود، تأمین زندگی‌اش هم به عهده خداست؛ منتها به دست او، که خود انسان دست او جزء مجاری قدرت الهی می‌شود. از این بهتر چیست؟ و اگر در صراط مستقیم نبود، مشکل جدی دارد، چون عالم را خدا اداره می‌کند، یک؛ کار خدا هم ﴿عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است، این دو. اگر کسی کج‌راهه رفت بیراهه رفت عمداً خود را از این فیض محروم کرد، این سه؛ ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلِيُّ﴾ این جمله اسمیه با «إِنَّ» تأکید شد ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلِيُّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، کار خدا هم روی صراط مستقیم است.

بنابراین اگر بخواهید به دست شما انجام بدهد، ﴿إِن تَتَّبِعُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾. قسمت ۶/ طلاق/ تسنیم

﴿وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾، از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال چه بود، چون گاهی از اصل سؤال به صورت تفصیل، سائل می‌گذرد، چون از جواب مجیب معلوم می‌شود که محور سؤال چیست؟ اینجا هم سؤال از چه هست، مسئول عنه چیست، در کلام سائل

نیامده است. ﴿يَتَسَاءَلُونَ﴾، آن وقت از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال این است که شما وضعتان چه بود؟ در دنیا چه کار می‌کردید؟ از چه راه به بهشت رسیدید؟ اینهاست. ﴿قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾؛ ما در خانواده خیلی باشفقت رفتار می‌کردیم؛ یعنی این راه بهشت از خانواده صحیح و تربیت شده می‌گذرد، این راهش است. وقتی بهشتی‌ها از یکدیگر سؤال می‌کنند چگونه شد شما اینجا آمدید؟ می‌گویند راه بهشت از تربیت صحیح خانوادگی می‌گذرد، ما با شفقت در خانه با همسرمان، با بچه‌هایمان، با دخترمان، با پسرمان زندگی می‌کردیم. اگر خدا فرمود: ﴿فَوَا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [7] ما با «شفقت» این آیه را عمل می‌کردیم. درباره خود صدیقه کبری (سلام الله علیها) آمده که در شب‌های قدر این صورت بچه‌ها را آب می‌پاشید که خوابشان نبرد و بیدار باشند و قرآن به سر کنند، این درباره حضرت هست. اینها گفتند بهشتی شدن از خانواده صحیح می‌گذرد، ما مسئول تربیت بچه‌هایمان بودیم. خدا فرمود: ﴿فَوَا أَنْفُسَكُمْ﴾، ما هم سعی کردیم خودمان را حفظ بکنیم. ﴿وَأَهْلِيكُمْ﴾ سعی کردیم بچه‌هایمان را خوب تربیت کنیم. جامعه را خانواده می‌سازد، هیچ دانشگاهی به اندازه دانشگاه هفت ساله پدر و مادر نیست، چون عاطفه سفارشی نیست، محبت سفارشی نیست که دوست یکدیگر باشید، مهربان باشید، اینها با سفارش حل نمی‌شود، اینها یک امر چشیدنی است. آن کسی که اهل مهد کودک است و محبت آغوش مادر را نچشیده، همین که خودش سمتی پیدا کرد شغلی پیدا کرد، پدر و مادر یک مقدار پیر شدند فوراً خانه سالمندان؛ اما دیگر این نحوه که آیه فرمود: ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا﴾ [8] این طور نیست.

من بارها این قصه را به عرض شما رساندم که چند سال قبل من در دماوند دیدم پیرمردی که تقریباً بین پنجاه و شصت سال بود. این یک ظرف آب دستش است، از یک شهر خیلی دور آمده با شتاب هم آمده که حاج آقا این را دم بزنید برای اینکه مادرم مریض است! وقتی که خودش نزدیک شصت سال است مادرش نزدیک هشتاد، نود سال است، این دیگر حاضر نیست مادرش را در خانه سالمندان ببرد. با چه ولعی با چه اصراری از شهر دوری آمده که این را دم بزن، برای اینکه مادرم مریض است. اگر کسی اهل مهد کودک شد، همین که پدرش بزرگ و مادرش بزرگ شد فوراً خانه سالمندان، برای اینکه این اصلاً عاطفه نچشیده، این محبت نچشیده است. محبت سفارشی نیست، محبت تزریقی نیست، این هفت سال، هفت سال شفقت است، بهشت از راه خانواده می‌گذرد. اینها سؤال کردند از چه راهی وارد بهشت شدید؟ گفتند از راه خانواده صحیح. قسمت ۸/طور/تسنیم

وقتی اینها جواب می‌دهند، می‌گویند ما از یک خانواده صحیح و سالم گذشتیم، خلاصه راه بهشت از خانواده می‌گذرد، ما نسبت به اهلمان این طور بودیم و اختصاصی به بچه‌ها ندارم، نسبت به پدر و مادر این طور بودیم، نسبت به برادر و خواهر این طور بودیم، نسبت به

بچه‌ها این طور بودیم، نسبت به نوه‌ها این طور بودیم، با شفقت در خانه زندگی می‌کردیم. خدا به ما فرمود اعضای خانواده را مثل خودت از آتش حفظ کن: ﴿فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾، ما هم این کار را کردیم. به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) ایشان می‌فرماید که این آیه می‌خواهد بگوید که سوره مبارکه «عصر» را ما عمل کردیم. در سوره «عصر» چهار عنصر محوری دارد که دو تا اصل است و دو تا فرع؛ فرمود قَسَمَ به عصر؛ حالا یا عصر حضرت است عصر ظهور است عصر نبوت است رسالت است ولایت است به هر حال خدا به این عصر سوگند یاد کرد، ﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ مگر کسی که این چهار اصل را داشته باشد؛ خودش معتقد خوب باشد، یک؛ در کنار عقیده خوب، عمل صالح داشته باشد، دو؛ همین دو عنصر محوری را به دیگران منتقل کند، سه و چهار. ﴿وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، یک؛ برای عقیده است، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، چون صرف عقیده کافی نیست، عمل بی‌عقیده هم که اثر ندارد. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، این دو اصل و عنصر محوری. ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾، که اصل سوم است که به اصل اول بر می‌گردد. حق یعنی اعتقاد به خدا و قیامت و مبدأ و معاد و توحید و نبوت و رسالت و ولایت و اصول دین. ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾، صبر هم که مستحضرید، فرمودند صبر سه قسم است، همه عبادات و دستورهای دین را این صبر شامل می‌شود: «صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» [11] صبر همین است اگر کسی صابر باشد بالقول المطلق، یقیناً عادل است، برای اینکه هم صبر بر طاعت دارد، رنجش را تحمل می‌کند؛ صبر «عَنِ الْمَعْصِيَةِ» دارد، خودش را حفظ می‌کند؛ صبر «عِنْدَ الْمُصِيبَةِ» دارد، جزع نمی‌کند بگوید ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾. [12] ممکن نیست کسی به معنایی که در سوره مبارکه «عصر» است صابر باشد، مگر اینکه محققاً عادل است. بنابراین اگر کسی به حق توصیه کرد؛ یعنی به عقاید صحیح و اصول دین و به صبر توصیه کرد؛ یعنی همه اعمال صالح؛ فعل واجب و ترک محرم، این یقیناً اهل بهشت است. سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می‌فرمایند که این ﴿وَكُنَّا فِي أَهْلِنا مُشْفِقِينَ﴾، برابر آیه سوره مبارکه «عصر» عمل کردند، آن هم درست است، ولی «علی‌ای حال» اساس کار این است که حالا یا به استناد ﴿فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ اینها اهل شفقت بودند یا به سوره مبارکه «عصر» عمل می‌کردند، راه بهشت از تربیت صحیح خانواده می‌گذرد ﴿فِي أَهْلِنا مُشْفِقِينَ﴾. قسمت

۸/طور/تسنیم

مسئولیت انسان در برابر خانواده

از یک دیدگاه ازدواج یک قرارداد و عقد مسئولیت پذیری است و در واقع یک فرد با ازدواج اولین تجربه مسئولیت پذیری اجتماعی را شروع می نماید. لذا اهمیت خانواده از همین اصل اجتماعی سرچشمه میگردد.

در آیات متعددی از قرآن به رسالت انسان در برابر خانواده اش اشاره شده است، از جمله:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» ۳

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهِ» ۴ اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن پایداری کن.

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» ۵ نزدیکترین بستگانت را هشدار ده.

«يَا بَنِي آدَمَ اقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ» ۶ فرزندانم! نماز به پا دار و امر به معروف کن.

«قُلْ لَأَزُوُّكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ وَالْمُؤْمِنِينَ» ۷ ای پیامبر! به زنان و دختران خود و سپس زنان مؤمنان بگو...

«إِنَّ الْخَالِصِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ۸ زیانکاران واقعی کسانی هستند که خود و خانواده شان در قیامت باختند.

«إِنَّ كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ» ۹ مردان خدا در مورد خانواده دغدغه دارند و بی تفاوت نیستند.

«وَكُلُّكُمْ لِيَوْمِ الْيَوْمِ عَائِلٌ» ۱۰ پیامبر، همواره خانواده اش را به نماز سفارش می کرد.

در روایات نیز توجه بسیاری به این موضوع شده که چند نمونه ای ذکر می شود:

امام علی علیه السلام می فرماید: «علموا انفسكم و اهلیکم الخیر و ادبهم» ۱ به خود و خانواده تان خیر بیاموزید و آنان را ادب کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ... الرجل راع علی اهل بیته... فالمرئۃ راعیة علی اهل بیت

بعلها و ولده ۲ همه شما نسبت به زیر دست خود مسئول هستید. مرد، مسئول خانواده اش، زن مسئول شوهر و فرزندش است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «مروا صبیانکم بالصلاة اذا بلغوا سبع سنین و اضربوهم علی ترکها اذا بلغوا تسعا و فرقوا بینهم

فی المضاجع اذا بلغوا عشرا» ۳ همین که فرزندتان به هفت سالگی رسید، آنان را به نماز فرمان دهید و همین که نه ساله شدند، سخت گیری

تا مرز تشبیه بدنی مانعی ندارد و بستر و رختخواب آنان را در ده سالگی جدا کنید.

## محبت در خانواده

اما آن عامل علقه و تعهد فرد در خانواده با یک مفهوم معنوی به نام محبت و عاطفه تعریف می گردد .

﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾. این دو اصل است که خانواده را حفظ می کند و مشترک هم هست؛ منتها آن که قدرت عملی او بیشتر است، نفقه و کسوه و مسکن به عهده اوست؛ آن که قدرت عاطفی او بیشتر است تأمین سکینت به عهده اوست. به هر حال عاطفه زن به مراتب قوی تر از عاطفه مرد است. اینکه زود اشک می ریزد این سرمایه است. اینکه شب نمی خوابد تا بچه را بخواباند این عاطفه است، این یک سرمایه است. این سرمایه را مرد ندارد، مرد زود عصبانی می شود؛ اما او ممکن است زود گریه بکند، اما این گریه او نشانه مهربانی او و عطف بودن اوست. این سرمایه را ذات اقدس الهی داد اصولاً می گویند صله رحم، صله رحم؛ یعنی این اصل است که خانواده را جمع می کند. آنها که اهل احترام به خانواده هستند، احساس می کنند ولو سنشان به هفتاد هشتاد برسد، اگر یک مادر پیری داشته باشند، با اینکه تمام کارهای مادر را اینها انجام می دهند؛ اما همین که مادر را از دست بدهند احساس غربت می کنند. خیلی از دوستان ما خودشان به سن هفتاد سالگی رسیدند؛ اما کاملاً احساس غربت می کنند اگر مادرشان را از دست بدهند. پدر یک چیزی دیگر است، مادر یک چیز دیگر است جامعه را عاطفه اداره می کند. قسمت ۱۰ / طلاق / تسنیم

## حقوق خانواده

روابط این واحد اجتماعی مانند هر ارتباط اجتماعی نیاز به ضوابط و معیارهای خاص خود دارد که نظام این نهاد را ایجاد و استوار گرداند لذا حقوق مربوط به خانواده در مکتب مبین اسلام . تعیین و تدوین شده است .

در قرآن بیش از ۱۰ مرتبه کلمه حدود بکار رفته که اکثر آن مربوط به حقوق خانواده است

جرائم اسلامی نیز انواع برکات را برای جامعه اسلامی در بردارد قسمت ۴ / مجادله / نور / قرائتی

## طلاق

به عبارتی منفرترین عمل حلال طلاق است و این پدیده ایست که بسیار بر اعضا خانواده و وابستگان آنها تاثیر می گذارد .

فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا لَقِيََا مَثَلَ الْيَدَيْنِ تَغَسَّلُوا أَحَدِيَهُمَا الْأُخْرَى»؛ [4] حالا کسیکه هر دو دستش خاک است، این دست را هر چه بمالی که پاک نمی شود. این دو تا دست ولو هر دو خاکی هستند وقتی به هم می رسند زیر شیر پاک می شوند، «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا لَقِيََا مَثَلَ الْيَدَيْنِ تَغَسَّلُوا أَحَدِيَهُمَا الْأُخْرَى»؛ شما اگر این دست را مرتب ببری زیر شیر، پاک نمی شود، این دو تا دست را باید کنار هم بگذاری پاک بشوند با اینکه هر دو خاکی هستند. وقتی به هم می رسند پاک می شوند. فرمود برادران مؤمن همین هستند ما اگر این پانزده میلیون را به صفر رساندیم طلاق هم صفر می شود از دواج هم آسان می شود زندگی هم آسان می شود.

این درست است که ما به حرم های مشرف می شویم، می گوئیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»، [5] اما این نور را باید در جامعه پیاده کنیم. همین امامی که به او می گوئیم: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»، فرمود هیچ خانه ای با طلاق ویران نشده که این بافت فرسوده را به آسانی بشود ساخت. [6] این همه بافت فرسوده است که شهرداری دارد می سازد؛ اما آن پدر بیچاره، آن مادر بیچاره هر وقت این دختر یا پسر را می بینند در حال غصه هستند، منتها حالا نمی توانند بگویند. این درد در دست خود ماست، از جای دیگر نیامده است. ما اگر این پرونده ها را به صفر برسانیم لااقل به صد تا برسانیم به هزار تا برسانیم خیلی از مشکلات ما حل می شود. قسمت ۱۰ / طلاق / تسنیم

د : فرد گرانی در اسلام

اما اسلام علاوه بر حقوق و حدودی که از نظر اجتماعی و خانوادگی تعیین می نماید فرد را نیز به استقلال، مسئول و متعهد می داند که هدف خود را انتخاب نماید و راه رسیدن به آن را اتخاذ کند .

این قانون به عرض شما برسد که فرمود انسان باید بداند که هر کاری که می کند چه بد و چه خوب، بالا صالاة درباره خودش می کند و بالتبع به غیر می رسد. هیچ ممکن نیست که انسان بتواند به غیر خیر برساند یا به غیر شر برساند. این حرف، حرف شنیدنی است فقط از وحی. ممکن نیست یعنی ممکن نیست! هیچ ممکن نیست که کسی به دیگری خیر برساند. هیچ ممکن نیست کسی به دیگری شر برساند «الا بالعرض»، یعنی چه؟ یعنی هر کار خیری که انسان انجام می دهد، نود درصد یا ۹۵ درصد برای خودش است، سایه این کار خیر به دیگری می رسد؛ مثل اینکه کسی در خانه خودش یک درخت میوه ای غرس بکند، هر روز آبیاری بکند، منظره برای او، میوه برای او، سایه برای او، فضای سبز برای او، گاهی نسیمی می وزد بوی این درخت را، بوی میوه را به شامه رهگذر می رساند، همین! این شخص نسبت به

دیگری چه کار خیری کرد؟ فقط پنج درصد. آن پنج درصد را هم خودش هم می برد. پنج درصد این درختکاری در منزل به دیگری می رسد و اگر - خدای ناکرده - کنیفی در همین منزل حفر بکند، تمام بوی بدش دامنگیر او و عائله او می شود. گاهی هم که باد بزند ممکن است رهگذر را برنجاند. این یک اصل قرآنی است. در سوره مبارکه «اسراء» فرمود حصر کرد: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾، [6] آیه هفت سوره مبارکه «اسراء» این است این جزء حکمت الهی است: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾، این «لام» برای اختصاص است؛ یعنی کار مربوط به خود شماست. ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، اگر کار بد کردید این هم مخصوص خود شماست. این طور نیست که آن «لام» اول «لام» انتفاع باشد، «لام» دوم به قرینه مشاکله گفته باشد. یک وقت ما می گوئیم این «له» اوست، «علیه» دیگری که گاهی به جای این «علی»، «لام» به کار برده می شود، برای اینکه مشاکل با اولی باشد، این از آن قبیل نیست. این طور نیست که اگر کار خوب کردید برای خودتان کردید، کار بد کردید به ضرر خود کردید؛ اما نفرمود «فعلیها» به قرینه مشاکله! این «لام»، «لام» نفع نیست تا در قبالش «علی» باشد. این «لام»، «لام» اختصاص است؛ یعنی عمل مخصوص عامل است. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾، کار مخصوص صاحب کار است همین! سخن از نفع و ضرر نیست، عمل مخصوص عامل است. چون عمل مخصوص عامل است، اگر چیزی از عمل به غیر می رسد «من الخیر أو الشر» می شود «بالعرض»؛ لذا هیچ ممکن نیست کسی از نظر حکمتی که قرآن به ما آموخت، به دیگری خیر برساند. اگر کسی می گوید من که خودم خانه داشتم نیازی نداشتم، ولی برای چند نفر خانه ساختم، این غفلت می کند. این دهها برابر خودش می گیرد، سایه این کارهای خیر نصیب دیگری می شود. مگر نفرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾؟ [7] مگر نفرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾؟ [8] اصل کلی را فرمود هر کاری که می کنید مخصوص خود شماست، این یک قانون کلی است. بعد این قانون کلی را در موارد گوناگون تبیین کرد؛ در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۶۵ فرمود کسی که انفاق می کند درست است که دیگری موظف است حمد کند خدا را و شکر گزار او باشد: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»، [9] اما خود این شخص پایگاه خود را تثبیت کرده است، گذشته از آن اجرهای فراوانی که دارد. ﴿وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ آن گاه «كَمْثَلِ جَنَّةٍ بَرِيَّةٍ» که «أَصَابَهَا وَابِلٌ»، «وابل»؛ یعنی باران فراوان درشت. گاهی نشد، «فَطَلٌّ»؛ باران کمرنگ، ضعیف. ﴿فَأَتَتْ أَكْثَلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ﴾. حالا اگر درختی آن قدرت را می داشت که از جا حرکت می کرد می رفت کنار نهر، یک سطل آب می گرفت می آورد به پای ریشه خودش می ریخت، این درخت باید به چه کسی منت بگذارد؟ بگوئید من رفتم آب آوردم! این دارد ریشه خودش را تثبیت می کند، این حرف حکمت است خیلی ها نمی فهمند. فرمود هر کس هر انفاقی که بکند انفاق مالی باشد یک وقت است که کسی تلفنی از او برمی آید، کاری از او برمی آید، «تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» است، «تواصوا بالخیر» است. راه خیری به دیگری



نشان می‌دهد، این یک ظرف آبی است که پای ریشه خودش ریخته، می‌شود ثابت‌قدم. در حوادث روزگار نمی‌لرزد، چون تثبیت شده است. این نباید بگوید من برای فلان کس کار کردم. این سایه کار خیر به دیگری می‌رسد. فرمود: ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾، آن وقت این پاداش دارد، در قیامت پاداش دارد برکات دیگر دارد؛ اما اساس کار این است که هر کار خیری که آدم انجام می‌دهد، پای درخت خود آب می‌ریزد. این می‌شود حکمت. فرمود ما این حرف‌ها را گفتیم، مؤمن می‌فهمد؛ اما منافق: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا﴾، می‌گوید این غرامت است مگر من بیکارم! این را قرآن حق دارد که بگوید: ﴿فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾. فرمود شما یک کار خیری دارید انجام می‌دهید. اگر تمام زندگی بین میلاد و مرگ بود که نیست، شما گفتارتان ممکن بود توجیه‌پذیر باشد؛ اما تازه اول زندگی است. این هفتاد سال یا هشتاد سال نسبت به هفتاد میلیارد یا هشتاد میلیارد اصلاً قابل قیاس نیست. او که میلیاردی نیست او ابد است. انسان برای ابد هست، یک موجود ابدی باید کار ابدی انجام بدهد. فرمود این حکمت‌ها را ما گفتیم، آنها متوجه نمی‌شوند. اینها خیال کردند می‌پوسند؛ اینها با مُردن از پوست به درمی‌آیند؛ لذا ﴿فَطَبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾، اینها وضعشان این است.

غزالی می‌گوید من نتیجه نصایح چهل ساله خودم را در این بیت حکیم فردوسی یافتم که:

اگر بار خار است خود کشته‌ای \*\*\* وگر پرنیان است خود رشته‌ای

قسمت ۴ / منافقون / تسنیم

فرمود آنها که این را ندارند که ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾، این مطالب را درک نمی‌کنند، ممکن است خودآرایی داشته باشند، جامه خوب در برکنند که همان روایت تحف العقول را قبلاً به عرض شما رسید که وقتی کسی با آن وضع وارد مدینه شد یک مرد مدنی گفت: «مَا أَغْفَلَ هَذَا؟» در تحف العقول هست که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَن وَحَدَّ اللَّهُ»؛ [11] این چه عقلی دارد؟ این خوب جامه در برمی‌کند، خوب خرامان خرامان راه می‌رود، یک حیات گیاهی دارد. این هنوز حیوان نشد تا بشود انسان. یک عده حیات گیاهی دارند؛ یعنی خوب غذا می‌خورند، خوب تنومند می‌شوند خوب جامه در بر می‌کنند و دیگر هیچ! جوانی که در این مسیر نیست در بجهوحه جوانی همین سه تا کار را دارد؛ خوب غذا می‌خورد، خوب تنومند می‌شود، خوب جامه در بر می‌کند، مثل یک درخت؛ لذا فرمود اینها را اگر ما بخواهیم برای شما معرفی کنیم، اینها ﴿كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْتَدَدٌ﴾، آن روز از این قبیل یا نبود یا کم بود. الآن ببینید در این لباس فروشی‌ها تنظیم می‌کنند یک لباس خوب به بدنش می‌گذارند این را به دیوار تکیه می‌دهند، فرمود اینها این طور

هستند. این مانکن‌ها و اینها همین‌طور هستند. ﴿كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ﴾؛ مثل یک چوب خشکی هستند که یکجا تکیه می‌کنند. الآن در این لباس‌فروشی‌ها یک مجسمه زیبایی درست می‌کنند، جامه‌ای در بر می‌کنند و به دیوار تکیه می‌دهند. فرمود اینها همین هستند. شما غیر از این هیکل، غیر از آن لباس، غیر از آن قیافه ظاهری را برداری، چیزی نیست. این تعبیر قرآن است که می‌دانید اصلاً باطل در حریم قرآن کریم راه ندارد. قسمت ۴ / منافقون / تسنیم

ما چه کنیم که از شر تسویل برهیم؟ چه کنیم که اطمینان داشته باشیم، این کار ما با تقوا بود و خدا قبول کرد. از اینکه خدا فرمود نگاه کنید، اگر نگاه نکردید در قیامت نشان‌تان می‌دهند، معلوم می‌شود راه باز است. حالا که راه باز است، از چه راه می‌شود به این اصل رسید، آن راه کدام است؟ قرآن یک راه تفصیلی به ما نشان می‌دهد یک راه اجمالی، هیچ کسی نمی‌تواند بگوید که من درس نخواندم، این مسایل برای من حل نشده بود، من نفس مسوئله نمی‌دانستم، نفس آماره نمی‌دانستم، اینها اصطلاحاتی بود که علما گفتند مخصوص آنهاست، چون قرآن ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ است، هیچ مطلبی در قرآن نیست که کسی نفهمد، گرچه در قرآن آیاتی است که فقط خواص می‌فهمند، دیگران به او دسترسی ندارند؛ اما مضمون همان آیات در آیات دیگر به صورت رقیق و مثل بیان شده است تا ساده‌ترین مردم بفهمند، هیچ مطلبی در قرآن نیست که کسی بگوید من نمی‌فهمم، چون ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ است، یک راه عمومی به ما نشان می‌دهد که همه می‌توانند این راه را طی کنند و شناسایی کنند و آن اشتیاق به مرگ است، هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من چون درس نخواندم، این اصطلاحات را نمی‌دانم، ندانم؛ اما مسئله میل به مرگ مسئله‌ای است که همگان می‌فهمند، هر کسی مایل است به مرگ، مرگ را دوست دارد، بداند که برای آینده خود خیر فرستاد، هر کسی از مرگ می‌ترسد، بفهمد که آینده خوبی ندارد، اینکه درس خواندن نمی‌خواهد که قرآن که کتاب‌هایی نظیر کتاب‌های علمی نیست که مخصوص به حوزه‌ها باشد، این نور است و ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ زبانی دارد که آن زبان، زبان فطرت است و همگان با آن زبان آشنا هستند.

در سوره مبارکه «جمعه» به یهودی‌ها می‌فرماید، شما اگر آدم‌های خوبی هستید، اولیای الهی هستید، تقاضای مرگ کنید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمِنُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ [21] اما ﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾؛ [22] این یک اصل کلی است، فرمود اینها چون پیش فرست بدی دارند، به مرگ علاقه‌ای ندارند، یک رابطه تنگاتنگی بین عمل و گرایش به موت هست، ممکن است کسی بگوید من انسان سالم هستم و غسل در کام او تلخ باشد، حبه قند در کام او تلخ باشد، ممکن نیست. اگر کسی غسل می‌چشد و احساس تلخی می‌کند، این مطمئن است که بیمار است، ذائقه او مریض است، و گرنه

عسل شیرین است. در روایات ما درباره مرگ آمده است که هیچ تحفه‌ای برای مؤمن شیرین‌تر از مرگ نیست، هیچ لذتی در تمام مدت عمر مؤمن به اندازه لذت مرگ بهره نبرد، [23] این در روایات است. حالا انسان آرزو می‌کند؛ مثلاً دستش به خاک قبور معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَام) برسد، به ضریح آنها برسد، حتی در شهری که آنها به سر می‌برند، زندگی می‌کند این فخر است برای او، حالا چه رسد به اینکه معصومین (عَلَيْهِمُ السَّلَام) به بالین او بیایند، مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرد که چهارده معصوم (عَلَيْهِمُ السَّلَام) عندالاحتضار می‌آیند به بالین آدم، همه اینها را معرفی می‌کند، هیچ لذتی در هیچ مرحله عمر انسان به اندازه لذت مرگ نمی‌چشد، حضور ائمه همین است آن وقت دستور می‌دهند به عزرائیل (سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ) که روح او را آهسته قبض کن، او هم اطاعت می‌کند انسان مثل اینکه دسته گلی را بو کند راحت می‌میرد.

چنین چیزی چرا انسان بدش می‌آید؟ این راهی است که برای همه باز است، درس خواندن نمی‌خواهد که اگر در سوره مبارکه «جمعه» و در سوره «بقره» این مضمون هست، انسان گرایشی به مرگ دارد، معلوم می‌شود سالم است، اگر از مرگ خوش نمی‌آید، معلوم می‌شود مریض است. این یک راه عمومی که هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من درس نخواندم، این اصطلاحات را بلد نیستم، این اصطلاحات مشکلی را حل نمی‌کند برای آن اصل، برای خواص البته یک راه دیگری هم هست؛ اما اصل این است، چه در سوره «بقره»، چه در سوره «جمعه» این راه عمومی را نشان داد، آن که در خطبه حضرت امیر (سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ) هست، این را تأیید می‌کند که «وَلَوْلَا الْآجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللهُ لَهُمْ [عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّرَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ]» [24] و عده‌ای هم راضی هستند که در دنیا بمانند، برای اینکه رنج بیشتری ببرند و تقدیم بیشتری داشته باشند، پیش فرست بیشتری داشته باشند برای همین، و گرنه دنیا یک لحظه‌ای حاضر نبودند بمانند.

پس آنها که مرگ را آفریدند، چون مرگ هم مثل حیات حقیقتی است مرگ که یک امر عدمی نیست، انتقال از دنیا به آخرت را می‌گویند مرگ، هر انتقالی دو چهره دارد: نسبت به منقول عنه فقدان است، نسبت به منقول الیه وجدان و وصول. انسان که می‌میرد از دنیا وارد برزخ می‌شود، نسبت به برزخ میلاد است، نسبت به دنیا هجرت است، اینکه ما کسی را از دست می‌دهیم، نباید خیال کنیم او نابود شد، برای اینکه او به یک عالم دیگری منتقل شد، که «لَكِنَّ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تُنْقَلُونَ»، [25] پس مرگ هم مثل حیات حقیقتی است وجودی و مخلوق و امثال آن و شیرین هم هست. اگر کسی هر لحظه آماده است برای مرگ، این «طُوبَى لَهُ وَحَسُنَ مَا بَ»؛ اما عده‌ای از دنیا و از زیستن به ستوه آمدند، آنها خیال می‌کنند مرگ نابودی است، دیگر نمی‌دانند اول عذاب او بعد از مرگ شروع می‌شود، آنها که دست به خودکشی

می‌زنند، می‌گویند من تا زنده‌ام احساس دارم و این احساس مایه تألم و رنج من است، می‌خواهم بمیرم و نابود بشوم، خیال کرد وقتی مُرد، مثل یک سنگ و خاک می‌شود و احساس نمی‌کند و رنج نمی‌برد، در حالی که اول درد او از مرگ شروع می‌شود، او چون مرگ را نشناخت به سراغ مرگ می‌رود؛ اما مرگ که در لسان انبیا(عَلَيْهِمُ السَّلَام) انتقال از دنیا به برزخ است، یک چیز بسیار شیرینی است، اگر کسی واقعاً از مرگ بدش می‌آید، معلوم می‌شود پیش‌فرستی ندارد، اگر از مرگ خوشش می‌آید، معلوم می‌شود پیش‌فرستی دارد. این یک راه عمومی است و هیچ کسی هم نیست بتواند بگوید من این راه را نمی‌توانم طی کنم یا نمی‌توانم تشخیص بدهم، اینها نیست؛ نظیر همان راه‌های فطرت است این راه عمومی، بعد از گذشت از آن راه عمومی یک راه خصوصی هست که البته این راه خصوصی فواید و معارف دیگری را هم به همراه دارد و آن این است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسًا مَا قَدَّمْتَ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾، این راه، راه معرفت نفس است. قسمت ۱۵ / حشر/تسنیم

اگر ما خواستیم بفهمیم عاقلیم یا سفیه هستیم، این میزان است، اینکه فرمود: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾ [18] یکی از موازین آسمانی همین قرآن کریم است، ما برای اینکه بسنجیم واقعاً عاقلیم یا سفیه، با این میزان می‌سنجیم، اگر دیدیم به جان هم می‌افتیم برای دنیا که چرا این کار را من نکردم زید کرد مطمئن باشیم که سفیه هستیم و به راه درمانمان باید قدم برداریم. اگر نه - الحمد لله - این چنین نبود این داعیه را نداشتیم، خدا را شکر کنیم که عاقلیم این برهان یک اصل کلی است، این اختصاصی ندارد، چون تعلیل مُعمَّم است، چه اینکه مخصَّص هم هست، فرمود اینها چون عاقل نیستند با هم اختلاف دارند: ﴿تَخَسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾، در چند جای نهج‌البلاغه حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) مردم را از تشنّت بر حذر می‌دارد و جریان تشنّت را عامل شکست می‌شمارد، در خطبه ۱۳۱ چنین می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّفُوسُ الَّتِي لَمْ تَخْتَلِفْهُ وَالْقُلُوبُ الَّتِي شَتَّتَتْ الشَّاهِدَةَ أَبْدَانَهُمْ وَالْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ»؛ ای کسانی که دارای نفوسی هستید که هر کدام از نفوس خواسته‌هایی دارد و دل‌های پراکنده‌ای هستید، بدن‌های شما یکدیگر را مشاهده می‌کنند، کنار هم حاضر است؛ اما عقلمان از بدن غایب است، من شما را به حق دعوت می‌کنم، شما از حق گریزانید، بعد آن‌گاه عرض می‌کند، خدایا تو می‌دانی که ما منظور دنیایی نداشتیم، من فقط برای اقامه حدود دارم قیام می‌کنم، بعد عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَ سَمِعَ وَأَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) بِالصَّلَاةِ»، عرض کرد خدایا تو می‌دانی که هیچ کسی قبل از پیغمبر حرف تو را اجابت نکرد جز من، من دومین نفری بودم که اطاعت کردم، حالا بعد خواستند بگویند این دوّمی نسبی است، اول خدیجه ایمان آورد بعد او چنین نیست، اولین کسی که به حضرت رسول(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) ایمان

آورد، همان وجود مبارک حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بود. غرض آن است که عامل شکست را حضرت اختلاف می‌داند و عامل اختلاف را سفاقت می‌شمارد، در این جنگ شجاعت است و وحدت که تأثیر بسزایی در موفقیت دارند و هر دو عامل را قرآن کریم از منافقان و یهودیان سلب کرده است.

آن‌گاه می‌فرماید این گروه تحت ولایت شیطان هستند، چون ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾، [19] اینها تحت ولایت شیطان‌اند، شیطان اگر ولی کسی شد او را به دلخواه خود رهبری می‌کند و چون انسان یک موجود متفکر هست، اگر در تحت ولایت شیطان بود، شیطان از راه اندیشه او را راهنمایی می‌کند؛ لذا وقتی شیطان برنامه خود را تشریح می‌کند، می‌گوید: ﴿وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ﴾، [20] ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، [21] این تمنیه، این ایجاد اُمّیه یعنی در اندیشه تصرف کردن آنها را با آرزوها فریب می‌دهم، چیزهایی را برای اینها زیبا جلوه می‌دهم، دنیا را برای اینها زیور به حساب می‌آورم: ﴿وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ﴾، آن‌گاه ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾، چنین نیست که یک موجود متفکر را بدون اندیشه به جهنم برد که ضلالت و هدایت یک موجود متفکر از راه اندیشه اوست، او از راه اندیشه وارد می‌شود و راه‌های نفوذش هم مشخص کرده است؛ لذا خدا می‌فرماید او وعده می‌دهد: ﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾، [22] او فقط فریب می‌دهد.

قسمت ۱۴ / حشر/تسنیم

﴿انطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْدِبُونَ﴾؛ هر کسی به سراغ عملش می‌رود آنچه را که شما ساختید بروید همان‌جا. انسان شب و روز دارد می‌سازد یا چاه می‌سازد یا قصر می‌سازد یا جای ویل می‌سازد یا جای نیل، این کار شماست. آن وقت حتی به شما اجازه عذرخواهی هم نمی‌دهند. فرمود انسانی که تبهکار است اگر عذرخواهی بکند یک مقدار از نظر روانی سبک می‌شود فرمود: ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾؛ گاهی می‌بینید باب افتعال، مطاوعه «فَعَلَ» است می‌گوید ما این کار را کردیم «فَعَلْتَهُ فَافْتَعَلَ»؛ گاهی «فَعَلَ» مطاوعه «إِفْتَعَلَ» است مثل «إِعْتَدَرْتُ فَعَدَرْتُ»؛ یعنی من عذرخواهی کردم او قبول کرد، نمی‌گویند «عَدَرَ فَاَعْتَدَرَ»، می‌گویند «إِعْتَدَرَ فَعَدَرَ»؛ این شخص اعتذار کرد او هم عذر را پذیرفت که اگر سایر افعال آن باب افتعال می‌شود مفاعله «فَعَلَ»، در خصوص باب اعتذار و امثال اعتذار این ثلاثی مجرد، مطاوعه آن ثلاثی مزید است؛ یعنی «إِعْتَدَرْتُ فَعَدَرْتُ»؛ یعنی من عذر آوردم او هم عذر را قبول کرد. فرمود کسی به اینها اجازه عذرخواهی نمی‌دهد تا یک مقدار از نظر روانی سبک بشوند این چنین نیست؛ بروید به همان طرفی که ساختید ﴿انطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تَكْدِبُونَ﴾ و مانند آن؛ آنجا کجاست؟ چه چیزی ساختید برای خودتان؟ خدا نکند ما برویم و آنجا را ببینیم آدم از اسرار آنجا باخبر باشد بد نیست؛ ولی در جهنم چه خبر است؟ موادش را از چه جایی می‌آورند؟ اینکه «لست أدري»؛ اما «این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید»؛ [16] این را صریحاً در

قرآن فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [17] دیگر این گونه از آیات ندارد که ما از جنگل هیزم می‌آوریم؛ فرمود خود آدم رومیزی گیر و زیرمیزی گیر و اختلاسی و نجومی خودش گرمی گیرد خودش هیزم جهنم است؛ حالا هیزم هم بیاورند و اینها هیچ استبعادی ندارد ما چه خبر داریم از آنجا؟ اما این قدر هست که فرمود خود ظالم گرمی گیرد. «حَطَب» یعنی هیزم؛ ما از جای دیگر هیزم نمی‌آوریم طبق این آیه. ما یک قسط داریم که ظلم و جور است یعنی سهم دیگری را می‌برد یک قسط داریم که سهم دیگری را می‌دهد این قسط به مُقْسَط می‌رسد که ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾، [18] ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [19] می‌رسد آن قسط می‌شود «قاسط و مارق و ناکث» که در برابر امام زمانش می‌ایستد. این کسی که قاسط است یعنی قسط دارد یعنی سهم دیگری را می‌برد. آن که قسط دارد سهم دیگری را می‌دهد آن که قسط دارد سهم دیگری را می‌برد ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ هیزم جهنم همین شخص است که گرمی گیرد؛ حالا اگر - خدای ناکرده - کسی هیزم شد این چه راهی برای نجات دارد؟ هیزم یک وقت می‌سوزد تمام می‌شود خاکستر می‌شود ذغال می‌شود؛ اما این ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾ راهی برای سوخت و سوز ندارد، تمام شدنی نیست. قسمت ۵/مرسلات/تسنیم

غرض این است که صحنه‌های قیامت این‌طور است. بنابراین کلّ این صحنه‌ها را مشخص فرمود و اساس نماز همین است، دست خود ما هم هست. ما اگر دو نفر هستیم یا سه نفر هستیم یا چهار نفر هستیم، هر کدام یک چشمه اختصاصی داریم ماییم و ماییم و ما! خدا شیخنا الاستاد مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی را غریق رحمت کند! آملی بزرگ که در تهران بودند، هم مرحوم آقای نائینی در اجازه تقریرشان که تقریرات مکاسب ایشان چاپ شد، نوشتند «صفوة المجتهدين العظام»، هم مرحوم آقا ضیاء نوشتند «كهف المجتهدين العظام»! ایشان دو بار این مطلب را که برایشان پیش آمده بود، فرمودند ما اولین درس خارج فقه و اصولمان را در تهران خدمت ایشان خواندیم. ایشان فرمودند کسی در عالم با ما کاری ندارد، فقط ماییم که برای خودمان مشکل ایجاد می‌کنیم. هیچ کسی دشمن ما نیست مگر خودمان. فرمودند رازش این است که من یک وقت در عالم خواب دیدم دشمنی به من حمله کرده است، مدام حمله می‌کند، من دیدم هیچ چاره ندارم؛ لذا دستش را گاز گرفتم که نجات پیدا کنم، از شدت درد بیدار شدم، دیدم دست من در دهن خود من است. به من فهماندند که دشمن تو خود تو هستی! کسی کاری با تو ندارد در عالم، این آملی است! اینها افرادی بودند که جزء شاگردان مخصوص آقا ضیاء بود. آقای طباطبایی این‌طور بود، دیگران این‌طور بودند. بار دیگر فرمود دشمنی به من حمله کرد، خیلی به من فشار آورد، من هیچ چاره نداشتم، دست آوردم به چشم او که چشمش را بکنم، از شدت درد بیدار شدم، دیدم دستم در چشم خود من است! اینها تعلیم است، برای اینها خواب مدرسه است، کلاس درس است.

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همین جلد هشت کافی، جلد هشت کافی خیلی شیرین است! حتماً یک دور ببینید، حالا آن پنج جلدش یعنی سه و چهار و پنج و شش و هفت آنها که فقه است، اول و دوم از یک نظر، هشتم از یک نظر دیگر، خیلی شیرینی است این جلد هشتم! در آن جلد هشتم این مطالب آمده است که کسی کاری با آدم ندارد، مگر خود آدم است که برای خودش مشکلی ایجاد می‌کند. هیچ کسی در عالم با ما کاری ندارد، «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسِكَ أَلْتِي بَيْنَ جَنبَيْكَ»، [25] ایشان در جلد هشت کافی نقل می‌کند که صبح یا ظهر که می‌شد اصحاب خدمت حضرت می‌رسیدند، حضرت می‌فرمود: «هَلْ مِنْ مَبَشَّرَاتٍ؟» [26] دیشب چه دیدید؟ یعنی طرزی حضرت اینها را تربیت کرد که خواب برای اینها کلاس درس بود. رؤیای صادقه خیلی هدایت می‌کند. فرض الآن چند نفر به ما بگویند که فلان کار خوب نیست، قدری ممکن است در ما اثر بکند قدری اثر نکند؛ اما عالمی را ببینیم، صحنه‌ای را ببینیم، بزرگی را ببینیم که به ما بگوید این کار را بکن آن کار را نکن، خیلی اثر دارد. رؤیا کجا بیداری کجا! حضرت فرمود: «هَلْ مِنْ مَبَشَّرَاتٍ»، دیشب چه دیدید؟ طرزی شاگردان را تربیت کرد که با رؤیای صالحه و صادقه بیدار می‌شدند. اینها را به ما هم گفتند. اگر کسی بخواهد بهشتی بشود راه باز است. جامعه ما اگر بخواهد بهشتی بشود، تمام درها باز است، راهش هم همین است. آدم وقتی به سراغ حلال و حرام می‌رود مواظب باشد، بی‌راهه نرود، آبروی کسی را نبرد، مزاحم کسی نباشد، راحت است. این قرآن کریم با آن اصول، نظام را مشخص کرد، جهان را مشخص کرد، گفت جهان آقایان! مثل حلقات عدد است، تفاوتی در آن نیست، اختلاف هست و باید باشد، اختلاف چیز خوبی هم هست. اگر همیشه تابستان باشد یا همیشه زمستان باشد که مشکل حل نمی‌شود؛ اما فوتی در کار نیست. شما اگر بخواهید فوت ایجاد بکنید، همان حرف جناب حکیم سنایی است، می‌گوید با خدا می‌خواهی رفتار کنی، باید بگویی ندارم. اگر بخواهی بگویی من آن هستم که چندین سال درس خواندم، بحث کردم، کار کردم، مشکل ایجاد می‌کنی! «روی گردآلود برزی او»؛ یعنی اگر با خدا می‌خواهی مناجات کنی؛ چه در نماز، چه در غیر نماز،

روی گردآلود برزی او که بردرگاه او \*\*\* آبروی خود بری گر آب روی خود بری [27]

بگویی خدایا من چهل سال زحمت کشیدم، این آبروریزی است. «آبروی خود بری گر آبروی خود بری»، بگویی خدایا: «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنك»، [28] خدایا تو را شکر می‌کنیم که راه را به ما نشان دادی، ما هم همان راه را رفتیم. آن وقت راحت است. خوب هم زندگی می‌کند، خوب غذا می‌خورد، خوب می‌خوابد، خوب حرف می‌زند، خوب با مردم زندگی می‌کند، خوب می‌خندد. اینها همین‌طور

بودند، راحت راحت زندگی می کردند، چون دست به نظام نزدند، «آبروی خود بری گر آبروی خود بری» که امیدواریم - إن شاء الله - همه ما آبرومند باشیم! قسمت ۷ / معارج / تسنیم

پایان بخش کلمات نورانی نوح (سلام الله علیه) این است که ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي﴾، یک؛ ﴿وَلِوَالِدَيَّ﴾، دو. گرچه پدر و مادر حق تعیین کننده‌ای دارند؛ ولی به هر حال اصل خود انسان است که نجات پیدا کند تا برای آنها طلب مغفرت کند، اگر او اهل نجات نباشد، طلب مغفرت او برای والدین اثری ندارد. هر جا هم که انبیا دعا می کنند «إذا دعا ودع لنفسه» از همین جاست. وجود مبارک خلیل حق که دعا می کند: ﴿وَوَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي وَرَّثَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [26] اول خودش بعد برای فرزندان یا پدر و مادرش دعا می کند. اینجا هم ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيَوَالِدَيَّ﴾، این یک؛ بعد ﴿وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا﴾، کسانی که در حوزه ولایت و ایمان او قرار گرفتند، سه؛ برای مؤمنین و مؤمنان عالم جهانی فکر می کند، این چهار؛ این همان است که ذات اقدس الهی می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾ [27] او هم عالمی فکر می کند. ما هم در دعاها ایمان که می گوئیم: «اللهم اغفر لي و لوالدي و للمؤمنين و المؤمنات»؛ [28] یعنی «الی يوم القيامة» مؤمنین انبیای قبلی، مؤمنین به قرآن و عترت «الی يوم القيامة» که کار نوح را انجام می دهیم. به ما گفتند: «استوسع رحمة الله»، [29] خدا که فرمود: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [30] حالا چرا می گوئید مؤمنین ما، بگو مؤمنین و مؤمنان عالم؛ چه «ما تقدم»، چه «ما تأخر». وجود مبارک نوح عالمی فکر کرد. اینکه می گوید مؤمنین و مؤمنات، نه یعنی کسانی که به من ایمان آوردند، این را که قبلاً فرمود: ﴿وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا﴾، یعنی بیت نبوت، بیت امامت، بیت ولایت؛ اما این تعبیر اخیر، ﴿وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾، این «الی يوم القيامة»، به مؤمنین و مؤمنان قبلی، چون خودش سلام عالمی را دارد. خاصیت جهانی فکر کردن، همین رحمت جهانی خواستن است. قسمت ۷ / نوح / تسنیم

بارها به عرض شما رسید وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) برای همه ما محترم است؛ اما مریم کجا، فاطمه کجا! ما تا توانستیم گریه کردیم، این گریه درست است؛ اما یک گوشه کار است. ما اگر آن عرضه را داشتیم حداقل حضرت را مثل مریم جهانی بکنیم، گوشه‌ای از وظیفه را انجام دادیم. آن خطبه نورانی! آقایان باسواد شدن گناه نیست! این هم که در دست و پای خیلی‌ها ریخته است، این را هم نمی گویند سواد. اگر کسی توانست خطبه نورانی حضرت را مدلل کند، خطبه نه خطابه! همان چند سطر اول را مدلل کند، فلسفی است، برهانی کند، این مرد فهم است. ما چنین مریمی داریم، ایام فاطمیه است. این گریه کار اول ماست؛ مثلاً کسی دارد نمازش را می خواند، نماز خواندن وظیفه اولیه ماست، نافله‌هایی هم هست. گفتند «هر که سحر ندارد از خود خبر ندارد». [18] تنها نماز ظهر و عصر که نیست، به هر حال یک سحری هم هست. اینها وظیفه اولیه ماست. این فاطمیه و سیاه‌پوش و گریه و اینها کار اولی ماست، این جزء



وظایف اولیه همه ماست. آن مراحل ثانویه که حضرت چه استدلالی کرده، بین خطبه و خطابه او هم خیلی فرق است، خطابه او هم گرچه خیلی علمی است؛ اما آن خطبه خیلی سنگین است، این را حداقل ما باید بگوییم که مریم اسلام است!

بنابراین به ما گفتند: «إِلِاسْلَامٍ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيهِ»، شما بکشید این را جهانی کنید. اگر شدنی نبود که به ما نمی گفتند جهانی کنید، پس اینکه فرمود: ﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ﴾؛ یعنی داخله‌تان آن قدر قوی باشد؛ حالا چه موشک چه غیر موشک که بیگانه طمع نکند. حالا که بیگانه طمع نکرد، شما در داخله خودتان قوی باشید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. به ما چه چیزی داد: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ حرف‌های سنگین به ما داد، این را بگیریم، به ما گفته است، به خود حضرت که نگفت. به حضرت فرمود: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ اما به ما می فرماید که ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، و مانند آن. قسمت ۱۰ / معارج/تسنیم

#### شناخت نقش خویش در جامعه

یک فرد بایستی علاوه بر تعیین حدود و ثغور زندگی فردی نسبت به جایگاه و نقش خویش در جامعه نیز تدبیر و تفکر و تصمیم‌گیری نماید.

اینها که بیراهه می‌روند و راه را گم می‌کنند، در بحث‌های قبلی مشخص شد که اینها فقط به فکر خودشان هستند. در سوره مبارکه «مجادله» با جمع‌بندی سوره «حشر» نتیجه این شد که اینها خودشان را فراموش کردند. آن که قبلاً بحثش بود این منافقین و امثال منافقین را خدا می فرماید اینها ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾؛ اینها فقط به فکر خودشان هستند، این یک. در پایان سوره مبارکه «مجادله» فرمود: ﴿اسْتَخْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾، آن گاه در سوره مبارکه «حشر» فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾؛ اینها خودشان را فراموش کردند، این دو. معنای آن این نیست که انسان دو تا روح دارد. اگر گفته می‌شود منافق یا سرمایه‌دار فقط به فکر خودش است، بعد در سوره «حشر» می فرماید اینها خودشان را فراموش کردند، یعنی این مرحله عالی‌تر روح را که روح انسانی است انسانیت است این را فراموش کردند؛ مرحله نازله را که روح حیوانی است، به فکر حیوانیت هستند. نه اینکه انسان واقعاً دو تا روح دارد. در فرمایشات سیدنا الاستاد هم همین در می‌آید، نه اینکه انسان واقعاً چند تا روح دارد. همین‌هایی که قرآن در سوره «حشر» می فرماید اینها خودشان را فراموش کردند در سوره «مائده» و «نساء» و امثال آن می فرماید اینها فقط به فکر خودشان هستند: ﴿أَهْمَتَهُمْ أَنفُسُهُمْ﴾؛ یعنی اینها از آن جهت حیوان‌اند، نفس حیوانی‌شان به یاد آنهاست و از آن جهت که ﴿قَالَ لَهُمَا فُجُورُهُمَا وَ تَقْوَاهُ﴾؛ [20] ﴿تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، [21] و

مانند آن که ما دادیم، آن را فراموش کردند. اینجا هم همین است آنها خودشان را فراموش کردند، آن راه اصلی را فراموش کردند، آن مودت اصلی را فراموش کردند و گرنه برابر سوره «شوری» یک مؤمن تمام مودت را می‌دهد به اهل بیت. [22] به هزارها چیز ممکن است علاقه‌مند باشد؛ اما همه در راستای همین قرآن و عترت است. فلان گروه را، فلان مؤسسه را، فلان شخص را، فلان نهاد را دوست دارد، برای اینکه در مسیر قرآن و عترت هستند. این کثرت به آن وحدت برمی‌گردد؛ اما اگر نه، به هر جهت هر چه شد دوست دارد، آنها را قرآن می‌فرماید: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ﴾ [23] مریع یعنی مریح! می‌گویند فلان شخص کارش هرج و مرج است یعنی چه؟ یعنی نظمی ندارد. تعبیر قرآن این است کسی در پایگاه فکری خودش یک محور اصلی ندارد، این در درونش بازار هرج و مرج است، ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ﴾. «امر مریع»؛ یعنی هرج و مرج! پس اگر کسی صدها نهاد را دوست دارد، صدها ارگان را دوست دارد، چون همه آنها در مسیر نظام هستند، این پراکنده نیست، این با ﴿الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [24] هماهنگ است، چون همه آنها در یک مسیر هستند؛ اما اگر با هر گروهی هم که درآمد حرف‌های همان‌ها را می‌زند، این می‌شود: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ﴾؛ این در هرج و مرج دارد زندگی می‌کند، در هرج و مرج که زندگی بکند به جایی نمی‌رسد. این اضغاث احلام، خواب آشفته برای کیست؟ شما ببینید این دسته سبزی‌هایی که از بازار می‌آورند هم خوراکی داخل آن است هم علف هرز داخل آن هست که می‌گویند «اضغاث»، «ضغث» همین است. کسانی هم که بیداری آنها ضغثی است خواب‌هایشان هم اضغاث احلام است. قسمت ۲ / ممتحنه/تسنیم

زید مشکلی پیدا کرد، عمرو مشکل او را حل کرد، چون زید از عمرو توقعی نداشت، ابتدائاً او اقدام نکرد، این می‌شود احسان. زید طلبی از عمرو نداشت، این می‌شود احسان. اگر عمرو گرفتار شد، زید بخواهد مشکل او را حل کند، این ادای دین است، این عدل است، نه احسان. اگر بار دیگر عمرو مشکلی پیدا کرد و زید مشکل عمرو را حل کرد جزای او را داده است، چون جزای احسان، احسان است نه عدل. ذات اقدس الهی می‌فرماید ما به حُسن جزا می‌دهیم، نه به معادل آن. اگر کسی کار خیر کرد، ما معادل آن را به عدل رفتار بکنیم، این که به حُسن جزا ندادیم. این ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ [4] عمل نشد، ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [5] عمل نشد. این شده ﴿جَزَاءٌ وَفَاءٌ﴾ که برای سیئه است. مال حسنه که ﴿جَزَاءٌ وَفَاءٌ﴾ نیست. مال حسنه جزای به احسان است؛ لذا ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا﴾ باید باشد، یک؛ ﴿عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ باشد، دو؛ بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» که حد و حصری برای آن نیست که ﴿وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. سه. اینکه فرمود: ﴿وَ يَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾، این را مشخص کرد، اینها چه کسانی هستند؟ اینها که ﴿أَحْسَنُوا﴾ هستند و خدا ﴿بِالْحُسْنَى﴾ جزای اینها را می‌دهد، اینها چه کسانی هستند؟ عطف نکرد، عطف بیان دارد، نه عطف. اینها کسانی هستند که ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾، اگر کسی گناهان بزرگ را انجام نداد، مبتلا به برخی از گناهان صغیره شد، خدا جزای اینها

را ﴿بِالْحُسْنَى﴾ به احسن وجه می‌دهد، چرا؟ برای اینکه ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ است. ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ که وارد مسئله

دیگری می‌شود. قسمت ۱۵/نجم/تسنیم

## تجمل و رفاه

از عواملی که باعث بیراهه رفتن انسان می‌گردد وابستگی بیش از حدود الهی به مظاهر دنیا است مسائلی چون رفاه طلبی، و اشرافی‌گری رفاه غیر از تجمل‌گرایی و تکاثر و ثروت‌اندوزی و امثال آن است، آنها که بلاست. نه زاهدانه باید زندگی کنیم که بگویند خیلی سخت است، نه متکاثرانه که منهی است و با عذاب الهی همراه است. ما می‌خواهیم خوب زندگی کنیم؛ یعنی بی‌غصه زندگی کنیم، بدون درد زندگی کنیم، بدون اختلاف زندگی کنیم. این راه را فرمود راه خوبی است. اگر در این مسیر باشید هم خانواده تأمین است هم جامعه تأمین است، هم نظام تأمین است، هم دیگر ما گرفتار پانزده میلیون پرونده نخواهیم بود. شما همین حساب سرانگشتی را که بررسی کنید می‌بینید این پانزده میلیون پرونده یعنی شصت میلیون شب و روز با هم دعوا دارند. حالا آن بیست میلیون از این هشتاد میلیون یا کودکان یا پیرزن هستند یا پیرمرد هستند کشوری که شصت میلیون شب و روز با هم دعوا داشته باشند این کشور روی فلاح و صلاح را نمی‌بیند. اگر - خدای ناکرده - طلاق زیاد است ازدواج دیر صورت می‌پذیرد برای همین است که آن اساس کار که اصرار ائمه این است که تزاور کنید ادب داشته باشید احترام داشته باشید محبت داشته باشید آن اساس نیست. ما جدّاً باید از تکاثر بپرهیزیم که این عیاشی و تجمل‌گرایی و زراندوزی و اینهاست و به استقبال کوثر برویم که راحت زندگی کنیم. کسی بخواهد درس بخواند حواسش جمع است، کسی بخواهد کار بکند حواسش جمع است. فرمود در این راه باشید راحت هستید؛ اما مرتّب می‌بینید هر حکم فقهی را که ذکر می‌کند تقوا را در کنارش ذکر می‌کند. قسمت ۶/طلاق/تسنیم

## بخل و سخاوت

اما آنچه باعث می‌شود که مال و ثروت بطور نسبی عادلانه در بین اجتماع تقسیم شود و به گردش درآمد افراد به بخشندگی و

گذشت است

خطر بخل دم دروازه است؛ یعنی انسان که می‌خواهد در دل را باز کند وارد صحنه دل بشود کار خیر را انجام بدهد این جلوگیری می‌کند. اینکه فرمود: ﴿أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ [6] یعنی این بخل همان جا دم درتان حاضر است. بعضی از اوصاف است که اوصاف رذیله است؛ اما در آخرهای نفس است. تا نوبت به تأثیرگذاری آن برسد، خیلی راه طولانی است شخص ممکن است به مقصد برسد. اما این دم در است. هر کاری که آدم می‌خواهد بکند می‌گوید به تو چه! دیگری بکند. می‌خواهد به دیگری سلام بکند، می‌گوید او باید سلام بکند. این همه فضیلتی که برای سلام ذکر شده است شما ببینید خیلی‌ها رد می‌شوند اصلاً سلام نمی‌کنند به هم. می‌گوید او باید سلام بکند. فرمود این مشکل دم در است، این ﴿أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾؛ یعنی شُح و بخل را همین جا دم در گذاشتند. این دم در دربان است و نمی‌گذارد آدم وارد بشود. آدم وقتی او را کنار بزند به سخا می‌رسد. شما در روایات سخا می‌بینید فرمودند سخاوت درختی است در بهشت، شاخه‌های فراوانی دارد که به خانه افرادی در دنیا وصل است هر کسی که سهمی از سخاوت دارد معلوم می‌شود شاخه‌ای از درخت سخاوت بهشت در خانه او سبز شده است به خانه او رسیده است. سخاوت اصلاً محبوب است.

سخاوت مستحضرید مثل ملکه شعر، مثل خوشنویسی، خوش‌بیانی، اینها ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ [7] است. درست است که انسان باید تمرین بکند ولی بعضی‌ها این طور هستند حاتم طایی این طور بود. حرفی را جناب سعدی در بوستان نقل می‌کند از سخاوت حاتم طایی. آن روز غالب مردم حجاز و عرب‌ها در بیابان‌ها زندگی می‌کردند، برای اینکه جز کشاورزی و دامداری وسیله ارتزاق نداشتند و اینها هم بیابان می‌طلبند. هم کشاورزی باید در بیابان باشد و هم دامداری. یک اسب معروفی حاتم طایی داشت یکی از خلفای آن عصر شنیده بود که حاتم طایی چنین اسبی دارد آن روز هم اسب بهترین وسیله نقلیه بود، این را سعدی در بوستان خود نقل می‌کند حاتم طایی می‌بیند که هنگام غروب در اوایل شب، هیأتی از خلیفه آمدند پیامی برسانند. این هم بخشنده بود و مسائل شام را فراهم کرد و بعد از شام آنها گفتند که خلیفه ما را فرستاده که آن اسب معروف شما را اگر شد به ما بدهید. حاتم طایی گفته بود که شما دیر رسیدید اگر زودتر می‌رسیدید پذیرایی می‌کردیم با کشتن گاو و گوسفند؛ اما شما اوایل شب رسیدید من هیچ وسیله‌ای نداشتم برای پذیرایی شما مگر اینکه این اسب را قربانی کردم. اگر می‌گفتید می‌دادم. این روحیه سخا این درس و بحثی نیست. این ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾. می‌گفتند یکی از اسرایی که آوردند از نوه‌های همین حاتم طایی بودند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به او مهربانی کرد، بهترین سخاوت را هم اهل بیت (علیهم الصلاة والسلام) داشتند و دارند.

فرمود این سخاوت شما کاری که می‌خواهید انجام بدهید باید حواستان جمع باشد ﴿خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ﴾، گرچه خدا از شما قرض الحسنه خواست؛ اما این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در ذیل همین ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾، [8] دارد، یک؛ ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾، دارد، دو؛ فرمود: «قَلَمَ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلِّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهْ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ «وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهْ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ [9] فرمود این دو تا آیه را در نظر بگیرید با آن دو تا آیه. در یک آیه فرمود: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾؛ خدا را یاری کنید، دین خدا را یاری کنید. به جهت نیاز از شما کمک نخواست. خود اعضا و جوارح شما هم ستاد فرمانروایی او هستند. این بیان دیگر حضرت امیر است در نهج که خدا برای هر کسی سربازان گمنامی دارد، مأموران اطلاعاتی دارد؛ اما مأمور اطلاعاتی خدا در هر کسی اعضا و جوارح خود اوست، [10] سربازان خدا در هر کسی دست و پای اوست. اگر کسی را خواست بگیرد با زبان او می‌گیرد از جای دیگر لشکرکشی نمی‌کند. حرفی می‌زند رسوا می‌شود، جایی می‌رود رسوا می‌شود، چیزی را امضا می‌کند رسوا می‌شود. فرمود این را توقع نداشته باشید که اگر خدا بخواهد کسی را بگیرد از جای دیگر لشکرکشی بکند.

پس اگر خدا از ما کمک بخواهد این طور نیست که نیازی داشته باشد، برای اینکه کلّ عالم سپاه و ستاد او هستند، اعضا و جوارح ما هم ستاد اوست؛ منتها اعضای ما که ستاد او هستند را بیراه مصرف نکنیم. همین! قسمت ۸/تغابن/تسنیم

## احسان

کمک و یاری به هم نوعان خاص گروه و جامعه محدودی نمی‌شود بلکه این یک دستور عمومی برای همه انسانهاست .

﴿وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾؛ حالا بر فرض ضمیر «حَبِّه» هم به طعام برگردد، خودشان هم احتیاج داشتند. سه شب پشت سر هم هنگام افطار حالا افطار بود اینها روزه گرفتند همه این خصوصیات سر جایش محفوظ است ﴿وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾. مسکین و یتیم هم باز قابل درک است چون کمک کردن به مسکین یک امر عاطفی است درست است کمک کردن به یتیم هم درست است؛ اما در مدینه ما اسیر نداشتیم. اینهایی که در جنگ بدر و غیر بدر آمدند پیغمبر را بکشند، علی(سلام الله علیه) را بکشند نتوانستند؛ هم ما در جنگ بدر اسیر دادیم هم آنها اسیر دادند. یک ملحد مشرک بت پرستی که آمده پیغمبر و علی(سلام الله علیهما) را بکشد، حالا اسیر اینها شد؛ آن افطاریه را اینها جمع بکنند به این بدهند؟! این نمونه دارد؟!

حالا به هر حال درست است ما فاتح شدیم، کشور به دست ماست، این هم ملحد است مشرک است، به کشتن ما آمده؛ حالا امروز که اسیر ماست نباید گرسنه باشد. این دین بوسیدنی نیست؟ این علی(علیه السلام) جان دادن برای او نیست؟ دومی دارد یا ندارد؟ دیگر سؤال نکرد که به هر حال تو مسلمان نیستی، آن هم افطاریه است آن هم با دستاس فاطمه! هر چه انسان در برابر اینها خضوع بکند؛ حالا شما چه بخواهی چه نخواهی یک اربعین بیست میلیونی برای همین هاست. شما از ساسانی و سامانی و سلجوقی و کوروش و بزرگ و کوچک بیش از ۲۵۰۰ سال به زعم همه ما اینها حکومت کردند، یک وجب خاک به نام اینها نیست. سالیان متمادی کربلا شیار کردند مزرعه کردند زینب کبری فرمود قسم به خدا ما زنده ایم: «قَوَّالِلَّهِ لَا تَمَحُّوْ ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحَيَاتَا»؛ [35] قسم یاد کرد؛ اصلاً نمونه ندارد اینها. شما یک نمونه، آن افطاریه را بدهند به یک بت پرستی که آمده اینها را بکشد. این انسان نمونه ندارد. قسمت ۳/انسان/تسنیم

## دشمن

در انجام همه اعمال نیکو و شایسته در جهت ایجاد شرایط ابتلا و امتحان خداوند دشمنان، موانع و شیاطین انس و جن را قرار داده است. اصل اول با بیگانه دشمن بودن، بیگانه‌ای که با مکتب آدم، با آب و خاک آدم، با خون آدم دشمن است دشمن باشید. اصل دوم این است که راهی باشد بلکه برگردند، چه اینکه وجود مبارک ابراهیم آن راه‌ها را تا آخر حفظ کرده. اصل سوم این است که این کفار دو قسم هستند: آنها که دست از دشمنی برنداشتند شما هم تا آخرین لحظه علیه اینها قیام کنید؛ آنها که دست از دشمنی برداشتند نسبت به آنها مهربان باشید. ما با دشمن‌های این چنینی روبه‌رو هستیم، فرمود: «عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الدِّينِ عَادِيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً»، این هشتاد جنگ اعم از غزوه و سریه، این هشتاد غزوه و سریه را همین مردم مکه علیه اسلام و مسلمان‌ها تحمیل کردند. بعد هم حضرت فرمود: «اِذْهَبُوا قَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ». [15] بعد اینها را با هم جمع کرد یکسان کرد و همین‌ها با هم شدند و ایران را فتح کردند. الان اسلام ایران به وسیله همان محبت دو جانبه‌ای است که پیغمبر ایجاد کرده فرمود حالا که مسلمان شدید با هم باشید. ایران اسلام از سقیفه گرفته شده، از غدیر که گرفته نشده، این سقفی‌ها آمدند ایران را مسلمان کردند. این در اثر همان الفتی بود که ایجاد کرده، این جای تعجب است با اینکه همه افسران و فرماندهان تیر به دست سقفی بودند؛ اما مع ذلک بعضی از شهرهای ایران مثل قم، منشأ خیر و رحمت و برکت بود، همان روزها اینها با ائمه ارتباط داشتند این روستاهای اطراف قم محدث پروراند، این سرزمین چه سرزمین پربرکتی است، خدا می‌داند! همین برقی برقی‌هایی که می‌گویند «حدیثی عن البرقی» این برقی برای «برق‌رود» قم است. «برق‌رود» قم از اطراف قم است. این روستا با

اینکه روستای کوچکی بود چند تا محدث داشت اینها ارتباط تنگاتنگ با امام صادق داشتند، آن محمد بن خالد برقی، آن حسن بن خالد برقی، آن فضل بن خالد، اینها محدثان و شاگردان ائمه بودند. حالا بعدها نوبت به مرحوم صدوق و اینها رسید ابن بابویه قمی. چه برکتی خدا به این سرزمین داد خدا می‌داند! با اینکه هیچ دلیلی نداشت هیچ وجهی نداشت که اینها با غدیر این طور دل بسپارند! چون ایران را سقیفه فتح کرد، فرماندهانشان، سپهبدانشان، لشکریانشان، جنگجویانشان، شمشیر به دستانشان، همه سقفی بودند؛ اما اینها غدیری درآمدند، این چه عنایتی است به هر حال خدا برکت داده است.

اینجا فرمود: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، اما همه اینها یکسان نیستند، آن کفاری که دست بر نمی‌دارند از دشمنی، شما هم با آنها دشمن باشید، حواس شما جمع باشد. من یادم است پنج سال قبل که مسئولین امور خارجه آمده بودند دیداری داشتند به این آقایان گفتم وقتی به این آمریکایی‌ها دست می‌دهید حواستان جمع باشد، انگشت‌هایتان را بشمارید. انگشت‌هایتان را بشمارید؛ یعنی انگشت‌هایتان را بشمارید! گفتم اینها به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند. حالا آنها اجازه گرفتند از مسئولین اولیه مملکت که با اینها مذاکره بکنند و اجازه بود، بدون اذن مگر می‌شود که آدم با کشوری رابطه داشته باشد؟ صریح به اینها گفتم وقتی دست دادید این انگشتانتان را بشمارید. اینها این طور هستند، چون ما در کودتای ۲۸ مرداد اینها را دیدیم. بعد از سه سال هم که آمدند دیدار ما، گفتیم یک دیانت سیاسی هم اسلام دارد، مواظب باشید. این حرف‌های ما بود که قبل از اینکه دیگران بگویند برجام خطر دارد ما به اینها گفتیم و راه دارد البته.

بنابراین انسان با کفار معامله می‌کند، انگشتش را هم می‌شمارد؛ اما اگر - خدای ناکرده - فریب بخورد تقصیر خودش است. اما یک وقت است انسان با همه قدرت‌هایی که دارد بیگانه خلاف می‌کند. باهوش‌تر از امام و مسئولینی که در خدمت امام بودند که ما نداشتیم، بعد از پذیرش قطع‌نامه همه عزیزان ما از ارتشی و سپاهی و بسیجی و همه اینها از جبهه‌ها آمدند بیرون، جبهه‌ها خلوت شد. همین صدام منافقین ملعون(خذلهم الله) را تجهیز کرد با همه امکانات نظامی که داشت و آماده بود اینها را وادار کرد که عملیات مرصاد را انجام دادند که بخش وسیعی از خاک را گرفتند؛ اما خدا غریق رحمت کند صیاد شیرازی را و دیگران را، آمدند به هر حال فتح کردند.

گاهی دشمن این طور است؛ اما معنای آن این نیست که آدم رابطه‌ای با هیچ‌جا نداشته باشد. این اصل یعنی این اصل! به آنها گفتم وقتی با آمریکایی دست دادید انگشتت را بشمار! نشماری به گونه دیگری درمی‌آید! این طنز نبود، این شوخی نبود، ما خطر اینها را در جریان کودتای ۲۸ مرداد آن سال نزدیک به بیست سالمان بود. چون مرحوم آقای کاشانی(رضوان الله تعالی علیه) روحانی بود و در صحنه بود و

ما مدرسه مروی درس می‌خواندیم و نزدیک پامنار بود و آقای کاشانی هم آن‌جا بود، غالباً در این صحنه‌ها حضور داشتیم از نزدیک خطر آمریکایی را احساس کردیم. بنابراین هیچ ارتباطی ندارد؛ اما آدم باید طوری باشد که وقتی اجازه گرفت تا آخر باشد؛ اما به لطف الهی هم رهبر راضی است همه راضی هستند و دیگر اینکه کسی به اینها باج نداد. الآن اینها گرفتار این در و آن در می‌گردند که مثلاً راه‌حلی پیدا کنند.

غرض این است که این هوش را ذات اقدس الهی به پیغمبر داد. فرمود: ﴿لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾، [16] حواس شما جمع باشد. این نسبت به یهودی‌هاست چه رسد به آمریکا که از اعدای عدو ماست. فرمود اینها هر روز دارند نقشه می‌کشند. این ﴿لَا تَزَالُ﴾، یعنی ﴿لَا تَزَالُ﴾! ﴿لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ﴾، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود اینها با هشیاری ملکوتی تو، اینها نقشه می‌کشند، باید مواظب باشید. قسمت ۴ / ممتحنه / تسنیم

فرمود: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، این ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾، [17] یعنی ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾! هوشتان دم دستتان باشد. آدم وقتی در باران که می‌آید این چتر دستش است وقتی گرگی هست یک سلاح دفاعی دستش است، این ﴿خُذُوا﴾؛ یعنی ﴿خُذُوا﴾! فهمت دم دست باشد. ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾؛ یعنی بر حذر بودن شما، بفهم بودن شما در دست باشد. فهمت را در جیب نگذار. فهمت در دست باشد، این معنای آیه است، ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾. به چه کسی می‌گویند: ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾؟ به کسی که در خانه ابزارش را بگذارد می‌گوید: ﴿خُذُوا﴾؟ بگذارد در جیب می‌گوید: ﴿خُذُوا﴾؟ این باید در دست باشد. فهم و شعور ملت باید در دستش باشد، ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾. این هم همین طور است، فرمود آنها که کاری با شما ندارند، شما هم کاری با آنها ندارید؛ اما آنهایی که دشمنی کردند و دست‌بردار نیستند، حواس شما جمع باشد. ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، اما این معنایش این نیست که آن حرف‌هایی که قبلاً گفتیم نسخ شده، آنها سرچایش محفوظ است تبدل موضوع چیزی دیگر است. این دو تا آیه پشت سر هم مرزها را مشخص کرده؛ فرمود کفار دو قسم هستند: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ﴾، به هر حال اسلام سه تا برنامه دارد: یک برنامه محلی دارد در داخل خودش؛ صوم و صلاة و زکات و خمس و امثال آن. یک برنامه منطقه‌ای دارد بین مسلمان‌ها و یهودی‌ها و مسیحی‌ها و اهل کتاب. یک برنامه بین‌المللی دارد که در حدود انسانیت است؛ چه مسلمان چه کافر. فرمود کسانی که دین شما را قبول ندارند؛ اما کاری با شما ندارند بدرفتاری نکردند، تبعیدتان نکردند، سرزمین شما را نگرفتند، خیانتی نکردند به شما، شما می‌توانید با آنها رابطه خوبی داشته



باشید. نه تنها رابطه خوب، قسط و عدل را نسبت به آنها اعمال نکنید. ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ﴾، نه مبارزات مکتبی داشتند، یک؛ نه مبارزات سیاسی اجتماعی آب و خاک داشتند، دو؛ خدا نهی نمی کند که نسبت به اینها بر و نیکی کنید. بالاتر از اینها قسط را نسبت به اینها اعمال کنید. «قسط» مرادف عدل است. «قسط» مرادف جور است. قاسطین در قبال مارقین و ماکثین که علیه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) قیام کردند همین طور بودند. «قاسط»؛ یعنی ظالم. قاسطین، حطب جهنم هستند. [18] «قسط»؛ یعنی عدل و داد. فرمود کفاری که نه علیه مکتب شما تبلیغ کردند، نه کاری با شما و آب و خاک شما دارند، کافرند منتها، آزار آنها به شما نمی رسد، خدا نهی نمی کند که نسبت به اینها بر و نیکی کنید. قسمت 4/ممتحنه/تسنیم

متقین در نهایت پیروز می باشند

آنچه که موجبات امیدواری و عاقبت اندیشی نیکوی انسان را فراهم می سازد وعده نهائی خداوند تعالی است که پیروزی نهائی را برای متقین وعده داده است .

شما ببینید سوره های قرآن یکی سوره مبارکه «بقره» است، یکی سوره مبارکه «نصر» است یکی دو سطر است، یکی هشتاد صفحه است، یکی بیست صفحه است، فرق می کند. جریان های تاریخی هم همین طور است، گاهی صد سال است، گاهی دویست سال است، گاهی پنجاه سال است، گاهی کمتر است گاهی بیشتر، در تمام این بخش های تاریخی ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾. این طور نیست که گاهی اینها گاهی آنها. در این محدوده مبارزه گاهی این پیروز است گاهی آن پیروز است، ولی سرانجام حق پیروز است.

یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که فرمود در جنگها ما تصاول می کردیم مثل دو کبشی که شاخ می زنند؛ گاهی آنها کشته می دادند گاهی ما کشته می دادیم گاهی آنها می زدند گاهی ما می زدیم تا روشن شد که حق با ماست و خدا ما را پیروز کرد. [27] این بیان حضرت است در نهج البلاغه. ما تصاول می کردیم، گاهی آنها غالب بودند گاهی ما غالب می شدیم، گاهی آنها شکست می خوردند گاهی ما شکست می خوردیم، آن وقت خدا ما را پیروز کرد. این طور نیست که عالم مبهم باشد بی نتیجه باشد. این طور نیست که ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، مربوط به خصوص معاد باشد. نخیر! در هر پاراگراف تاریخی حق پیروز است.

فرمود: ﴿كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾، چه وقت؟ ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمْ﴾ آن عذاب که برای همه کفار است که و هن هم می‌آورد یک عذاب سوخت و سوز است که در سوره مبارکه «نساء» دارد: ﴿كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾، [28] یک عذاب خزی و رسوایی است که آن را می‌فرماید عذاب مهین است، «هون»؛ یعنی رسوایی، خواری که فرمود: ﴿لَهُمْ خِزْيٌ﴾، [29] «خزی»؛ یعنی رسوایی. بدترین رسوایی این است که - معاذالله - کسی به صورت حیوان دربیاید؛ یعنی حیوان بشود؛ یعنی انسان بشود نوع متوسط؛ یعنی انسان بشود جنس سافل؛ یعنی اگر از این آقا سؤال بکنی که «ما هو»؟ می‌گوییم «جوهر جسم نام حساس متحرک بالاراده حیوان انسان قرد» که این «قرد» فصل اخیر اوست. نه اینکه اینها که حیوان می‌شوند، انسانیت آنها برود کنار، بشود حیوان. الآن بوزینه در عالم هم جفت‌گیری دارد تغذیه دارد تولید دارد، آن لذتی که طاوُس می‌برد آن لذت را بوزینه می‌برد این طور نیست که او حالا لذت کمتری ببرد. بوزینه چه رنجی دارد؟ حالا بر فرض کسی بوزینه شد، این ﴿كُونُوا قَرَدَةً حَاسِئِينَ﴾، [30] بوزینه‌ای است در طول انسانیت؛ یعنی «انسان قرد»، اگر قرد باشد. قرد چه خزی‌ای دارد؟ الآن این آهو و تیهو هر لذتی که می‌برند این خرس و خوک هم می‌برند. نه خجالت می‌کشد، نه لذتش کم است. مشککش این است که ما خیال می‌کنیم این قرده‌ای است در عرض انسانیت! خیر! این قرده‌ای است در طول «انسان قرد» که انسان می‌شود نوع متوسط نه نوع الانواع. می‌شود جنس سافل، نه نوع اخیر. انسانیتش محفوظ است تمام شرع این است، تمام کارها را او باید در محدوده قردی انجام بدهد در دنیا همین طور بود. در دنیا تمام هوش و سرمایه‌هایی که ذات اقدس الهی به او داد در محدوده قردی به کار می‌برد. یک روز اینجا یک روز آنجا یک روز این رنگ یک روز آن رنگ! بعد می‌فرماید آن کاری که شما کردید هر چه کردید ما شما را به همان صورت درآوریم.

فرمود: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾، اینکه می‌فرماید: ﴿فَيُنَبِّئُهُمْ﴾، یک کیفر است. در سوره مبارکه «قیامت» دارد که ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾، [31] «تنبئه» یک گزارش تفصیلی بازی است که باب تفعیل این را افاده می‌کند. ﴿يُنَبِّئُ﴾ هم همین است. ﴿يُنَبِّئُهُمْ﴾، این باب تفعیل است. ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ﴾، این هم باب تفعیل است. «تنبئه»؛ یعنی تمام اُنَبَاء و اخبار او را به او گزارش می‌دهیم بدون کم و کاست. بعد می‌فرماید چه حاجت که ما به او بگوییم؟ این «بل» برای همان است که ما از نظر علمی نیازی نیست به او بگوییم: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ \* وَ لَوِ الْآلِقَى مَعَادِيرَةً﴾، [32] هر چه هم عذر بیاورد به هر حال می‌دانیم که چه کار کرده است. نیازی به تنبئه نیست، ولی برای «خزی مضاعف» ما گزارش می‌دهیم؛ و گرنه چه حاجت که ما به او بگوییم؟ یعنی ما می‌خواهیم اعلام بکنیم که او یک از جهل به در بیاید و یک چیز تازه‌ای بفهمد؟ نخیر! این طور نیست ﴿بَلِ﴾، این «بل» برای آن است که این تنبئه اثر علمی ندارد، اثر عملی دارد، رسواتر می‌شود. ﴿يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ﴾، بعد می‌فرماید: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ \* وَ لَوِ الْآلِقَى

مَعَاذِرَهُ. این تئیه اثر علمی ندارد، اثر عملی دارد. ﴿فَيَنْبَغُ لَهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾ این برای اینکه در محکمه رسواتر بشود. بعد می‌فرماید: ﴿أَخْصَاهُ

اللَّهُ وَنَسُوهُ﴾؛ حالا شما خودتان را به نسیان زدید. قسمت ۴ / مجادله / تسنیم

### نتیجه‌گیری

دیدگاه و نظریه جامعه‌شناسی اسلام کاملترین و شایسته‌ترین نظام را منطبق بر نیازهای فردی و اجتماعی انسان ارائه می‌نماید چون از

طرفی دارای کلیه نقاط قوت مکاتب فردگرا و جامعه‌گرا است و در عین حال از نقاط نا‌شایسته آنها مبری می‌باشد. بر همین اساس

مسئولیت، انتظار و تکلیف انسانی را هم از جهات فردی مطرح می‌نماید و هم متوجه اجتماع می‌داند.

در مقابل جزا و عقاب دنیوی و اخروی هر فرد و اجتماع را نیز، منطبق بر عملکرد فردی و اجتماعی وی تعیین می‌نماید.